

امپراتوری جدید و تروریسم

صمد ظهیری*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور آذربایجان شرقی مرکز هشترود

(تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۷ - تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۸)

چکیده:

مفهوم «امپراتوری جدید» به وضعیت جهانی شدن معاصر اشاره دارد. در دوره جهانی شدن، دولت‌های ملی همچنان اهمیت دارند و منطق بازدارندگی ناشی از توازن قوا بین آنها همچنان بخش مهمی از عامل حفظ ثبات و امنیت در جامعه جهانی (امپراتوری) است. با این حال، تهدیدات جدید از سوی بازیگران جدید فراملی و فراملی و نیز از ناحیه ظهور مسائل جدید امنیتی ناشی می‌شوند که در نتیجه فرایندهای جهانی شدن به وجود آمده‌اند. تروریسم در قلب تهدیدات ناشی از فرایندهای جهانی شدن در فضای حاکمیت امپراتوریایی قرار دارد. این مقاله تلاش می‌کند شرایط اهمیت یافتن پدیده تروریسم در مسائل امنیتی امپراتوری را توضیح دهد.

واژگان کلیدی:

امپراتوری، امنیت، بازیگران جدید، پراکندگی قدرت، تروریسم، جهانی شدن

۱. نظریهٔ امپراتوری

مفهوم امپراتوری، تداعی‌کنندهٔ بی‌مرزی است و هیچ حدی را نمی‌شناسد. مفهوم امپراتوری، دلالت بر رژیمی دارد که تمامیت فضایی را تحت سیطرهٔ خود درآورده است و بر سراسر جهان متمدن فرمان می‌راند. مفهوم امپراتوری، خودش را به‌عنوان یک رژیم تاریخی که در فتح و تسخیر ریشه دارد نشان نداده، بلکه ذات خویش را به‌عنوان نظمی که تاریخ را به حالت تعلیق درآورده و از این طریق وضعیت موجود امور را تا ابد ثابت نگه‌داشته، عرضه کرده است. از دیدگاه امپراتوری، این وضعیت پایدار خواهد بود و اشیا در آن خواهند ماند و همواره میل به ماندن در آن وجود دارد. به دیگر سخن، امپراتوری فرمانروایی خود را نه به‌عنوان لحظه‌ای گذرا در حرکت تاریخ، بلکه به‌عنوان رژیمی بدون مرزهای زمان‌بندی‌شده اعمال می‌کند و در این معنا پدیده‌ای است خارج از تاریخ یا در پایان آن. فرمانروایی امپراتوری بر تمام لایه‌های نظم اجتماعی که تا ژرفای جهان اجتماعی کشیده شده‌اند، اعمال می‌شود. امپراتوری نه فقط سرزمین و جمعیت را سازمان می‌دهد، بلکه دقیقاً گستره‌ای زیستی را که برای حیات آنان لازم است می‌آفریند. امپراتوری نه تنها کنش‌های متقابل انسانی را تنظیم می‌کند، بلکه می‌خواهد مستقیم بر طبیعت آدمی حکمرانی کند. ابژهٔ حکمرانی امپراتوری، زیست اجتماعی در کلیت خویش است و از همین روست که صورت پارادایماتیک قدرت مشرف بر حیات را عرضه می‌کند. سرانجام، اگرچه کردار امپراتوری سراسر در خون شناور است، مفهوم امپراتوری همواره وقف صلح شده است (نگری و هارت، ۱۳۸۴، صص ۲۳-۲۱).

۱.۱. نظم امپراتوریایی در جهان جدید

صورت‌بندی نظم جهانی امپراتوریایی جدید در قالب یک صورت‌بندی حقوقی آشکار شده است. مفهوم حقوقی امپراتوری طی یک سنت اروپایی به ما رسیده است که پیشینه و تبارش به روم باستان بازمی‌گردد. در روم باستان، مفهوم امپراتوری مقوله‌های حقوقی و ارزش‌های اخلاقی عام را وحدت می‌بخشید و آنها را به‌عنوان یک کل ارگانیک به تعامل وامی‌داشت. مفهوم امپراتوری تحت هدایت رهبری واحد است و قدرت واحده‌ای را نشان می‌دهد که صلح و آرامش را تضمین و حقایق اخلاقی آن را تولید می‌کند. نیروی الزام‌آوری به قدرت واحده داده شده است تا هرگاه که لازم شد «جنگ عادلانه» را علیه بربرها و وحشی‌ها در بیرون مرزها، و در داخل علیه طاغیان تدارک ببیند (Khadduri, 1984, 13-38).

می‌توانیم برخی از نشانه‌های عمدهٔ تولد دوبارهٔ مفهوم امپراتوری را شناسایی کنیم. یکی از این نشانه‌ها، تمایل مجدد به مفهوم «جنگ عادلانه» و کارایی آن است. به طور سنتی، این مفهوم بر این اندیشه مبتنی است که وقتی دولتی با تهدید، تهاجم و حمله‌ای که تمامیت ارضی

و استقلال سیاسی‌اش را به خطر می‌اندازد روبرو شود، حق جنگ کردن دارد. مفهوم سنتی جنگ عادلانه شامل تکریم جنگ و ستایش آن به‌عنوان ابزاری اخلاقی است، اما اندیشه سیاسی مدرن و اجتماع بین‌المللی دولت - ملت‌ها به‌طور مصمم آن را نفی کرده است. دو ویژگی دوباره ظاهر شده‌اند: از یک سو، جنگ به اقدام مراقبتی تقلیل یافته و از سوی دیگر، قدرت جدیدی که می‌تواند به‌طور مشروع کارویژه‌های اخلاقی را از طریق جنگ اعمال کند، تقدیس شده است. با این‌همه، این مفهوم، امروزه نوع‌آوری‌های اساسی دارد. جنگ عادلانه دیگر عملی تدافعی برای تضمین بقا و پایداری «مدینه جهانی» نیست، بلکه تبدیل به فعالیتی شده که فی نفسه موجه و مجاز است. دو مؤلفه متفاوت در مفهوم جنگ عادلانه وجود دارد: نخست، مشروعیت دستگاه نظامی که بنیادی اخلاقی دارد؛ دوم، اثربخشی کنش نظامی برای دستیابی به نظم و صلح مطلوب. سنتز این دو مؤلفه، در واقع می‌تواند عاملی اصلی باشد که سنت جدید امپراتوری و بنیان‌هایش را تعیین می‌کند. امروز دشمن، همانند خود جنگ بی‌درنگ تکریم می‌شود. دشمن، به موضوع سرکوب مراقبتی مدام فروکاسته شده و به‌عنوان یک خصم و یک تهدید مطلق برای نظم اخلاقی، صورت ضروری یافته است. احیای مفهوم جنگ عادلانه شاید فقط نشانه‌ای از ظهور امپراتوری باشد؛ اما چه نشانه قدرتمند و دالالتگری! (هارت و نگری، همان، صص ۴۰-۳۶).

امپراتوری نه بر مبنای خود زور، بلکه بر مبنای توان نمایش زور، در خدمت حق و صلح ساخته می‌شود. گسترش امپراتوری ریشه در خط سیر درونی تضادهایی دارد که قصد برطرف کردن‌شان را دارد. پس وظیفه نخست امپراتوری افزایش قلمرو توافقاتی است که از قدرتش حمایت می‌کنند. نیروهای محرک و مفصل‌بندی‌های نظم جدید حقوقی فراملی، به‌شدت با ویژگی‌های جدید ترتیبات درونی عبور از مدرنیته به پسامدرنیته همخوانی دارد. این همخوانی نه صرفاً «قیاس بومی - محلی» برای سیستم بین‌المللی، بلکه «قیاس فراملی» برای سیستم قانونی داخلی است (رک. هونگ جوک، ۱۳۸۵، صص ۴۸۶-۴۵۱). مشخصه‌های اصلی هر دو سیستم، شامل هژمونی بر اقدامات حقوقی چون رویه، بازراری و توجه اتهام می‌باشد. هنجارمندی، مجازات و سرکوب تابع این‌هاست و درون جریان‌های تکامل رویه‌ای شکل گرفته‌اند. دلیل انطباق نسبی اما موثر نقش جدید حقوق داخلی و حقوق فراملی، بیش از هر چیزی ریشه در این واقعیت دارد که این‌ها در یک زمینه عمل می‌کنند؛ یعنی در زمینه بحران بحران در حوزه عملکرد حقوقی باید توجه ما را به "حذف" که در لحظه تولید آن مؤثر و کارگر است، معطوف کند. حقوق داخلی فراملی هر دو با حذفی بودن تعریف می‌شود. برای کنترل و سلطه بر چنین وضعیت سیالی، دستیابی اقتدار مداخله‌گرا به این عوامل ضروری است؛ یکی توان تعریف تقاضاهای مداخله، همواره به شیوه حذفی، و دیگری توان به‌حرکت

در آوردن نیروها و ابزارهایی که به شیوه‌های مختلف می‌توانند برای تنوع و تکثر تنظیمات در بحران به کار روند. بنابراین در اینجا از طریق حذفی بودن مداخله، صورتی از حق متولد شده که واقعاً نوعی حق مراقبت است (هارت و نگری، ۱۳۸۴، ص ۴۰).

امروز امپراتوری به‌عنوان مرکزی که از جهانی‌شدن شبکه‌های تولید حمایت می‌کند، ظاهر می‌شود و تور بسیار فراگیرش را گسترانده است تا تمام مناسبات قدرت را در آغوش نظم جهانی خویش بکشد و درعین حال پلیسی قدرتمند را به صحنه می‌آورد که علیه بربرهای جدید و بردگان شورشی که این نظم را تهدید می‌کنند، اقدام کند.

۱.۲. قدرت سیاسی مشرف بر حیات

میشل فوکو عبوری تاریخی و دوران‌ساز را در صورت‌بندی‌های اجتماعی، از جامعه انضباطی تا جامعه کنترلی تشخیص می‌دهد. در جامعه انضباطی، قدرت انضباطی از طریق نهادهای انضباطی (زندان، کارخانه، آسایشگاه، بیمارستان، دانشگاه، مدرسه و نهادهای مشابه) که قلمرو اجتماعی را ساخت‌بندی می‌کند، اعمال می‌شود. در نتیجه، قدرت انضباطی به‌واسطه منطق خاص عقلانیتی انضباطی، با سازماندهی پارامترها و محدودیت‌های اندیشه و عمل، و مجازات کردن رفتار مجرمانه و یا تجویز رفتار هنجارمند، حکمرانی می‌کند. اما در جامعه کنترلی سازوکارهای سلطه در حوزه اجتماعی، بسیار «دموکراتیک‌تر» و درون‌بودی‌تر می‌شود و قدرت از طریق ماشین‌هایی، مستقیماً بر مغزها (بر سیستم ارتباطی، شبکه‌های اطلاعات و غیره) و بدن‌ها (در سیستم‌های رفاه، فعالیت‌های نظارت‌شده و غیره) اعمال می‌شود و از طریق بهنجارسازی و به‌صورت درونی، اعمال مشترک روزانه ما را شکل می‌دهد. اما برخلاف انضباط، این کنترل از طریق شبکه‌های انعطاف‌پذیر و پرنوسان کاملاً به خارج از حوزه‌های سازماندهی‌شده نهادهای اجتماعی گسترش یافته است. این قدرت، قدرت مشرف بر حیات یا قدرت زیستی - سیاسی است که زندگی اجتماعی را تنظیم می‌کند، جهت می‌دهد، تفسیر و جذب می‌کند و دوباره مفصل‌بندی می‌نماید. قدرت تنها زمانی می‌تواند به سلطه‌ای مؤثر بر تمام حیات مردم دست یابد که به کارکردی حیاتی و مطلق تبدیل شود که هر فردی در آن مطابق خواست خود به فعالیت می‌پردازد. به گفته فوکو: «زندگی، اکنون به ابژه قدرت تبدیل شده است». بالاترین کارکرد این قدرت آن است که زندگی را کاملاً احاطه کند. زمانی که قدرت به‌طور کامل زیستی - سیاسی شود، کل بدن اجتماعی را ماشین قدرت شکل می‌دهد و در فضای مجازی آن رشد می‌یابد. این رابطه، رابطه‌ای باز، کیفی و عاطفی است. از این‌رو، قدرت بیانگر کنترلی است که در تمامی ژرفای آگاهی‌ها و بدن‌ها و درعین‌حال در تمامی مناسبات اجتماعی بسط و گسترش یافته است (دلوز، ۱۳۸۹، صص ۷۶-۴۷).

۳.۱. مداخله

چارچوب جدید مشروعیت امپراتوریایی، صورت‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید اعمال زور مشروع را شامل می‌شود. قدرت جدید در طول شکل‌گیری خود در عین حال که بنیان‌های مشروعیتش ساخته می‌شود، باید کارایی زور را نیز نشان دهد. در واقع مشروعیت قدرت جدید تا حدودی مستقیماً مبتنی بر کارایی استفاده از زور است. آرایش‌های ماشین امپراتوریایی از طریق مجموعه کاملی از ویژگی‌های جدید تعریف می‌شود؛ ویژگی‌هایی چون محدوده بدون مرز فعالیت‌ها، یگانه‌سازی و محلی‌سازی نمادین اقدامات و پیوند دادن اقدام سرکوبگرانه با تمام جنبه‌های ساختار زیستی - سیاسی جامعه. این وضعیت، وضعیت «مداخله» است (هارت و نگری، همان، ص ۵۸-۵۹ و برژینسکی، ۱۳۸۳، ص ۲۸).

در واقع زرادخانه زور مشروع برای مداخله امپراتوری بسیار پهناور و گسترده است و نه تنها شامل مداخله نظامی می‌شود، بلکه در بردارنده دیگر اشکال مداخله، همچون مداخله اخلاقی و مداخله حقوقی نیز هست. در حقیقت، قدرت مداخله امپراتوری را نه با سلاح‌های مرگبار، بلکه باید با ابزارهای اخلاقی‌اش شناخت. مداخله اخلاقی، امروز از سوی مجموعه‌های متعددی اعمال می‌شود که شامل رسانه‌های خبری و سازمان‌های مذهبی می‌گردد. اما مهم‌تر از همه، آنهایی است که به اصطلاح «سازمان‌های غیردولتی» نامیده می‌شوند. این سازمان‌ها دقیقاً به این دلیل که مستقیماً به دست دولت اداره نمی‌شوند، تصور می‌شود که بر مبنای اصول انسان‌دوستانه و اخلاقی فعالیت می‌کنند. این اصطلاح به گروه‌های متعدد و گسترده‌ای اشاره دارد. اما در اینجا سازمان‌های جهانی، محلی و منطقه‌ای مورد نظر است که به امداد و حمایت از حقوق انسانی اختصاص دارند؛ مثل سازمان عفو بین‌الملل، آکسفام و پزشکان بدون مرز که بدون خشونت، بدون ارتش، و بدون مرز، جنگ عادلانه را تدارک می‌بینند. این گروه‌ها تلاش دارند نیازهای همگانی را شناسایی و از حقوق انسانی دفاع کنند. آنان از راه زبان و عملشان نخست دشمن را محرومیت تعریف و سپس آن را گناه قلمداد می‌کنند. در تلاش برای واکنش به محرومیت، این سازمان‌ها درصددند که به‌طور عام گناهکاران (یا در حقیقت دشمن در معنای تفتیش‌گرانه) را نکوهش کنند و وظیفه از میان برداشتن مشکلات را به «سکولارها» داده‌اند. به این ترتیب، مداخله اخلاقی، نیروی خط مقدم مداخله امپراتوریایی شده است. در نتیجه، این مداخله نشان‌دهنده وضعیت حذف از پایین است که این چنین بدون مرز و با برخی از مؤثرترین ابزارهای ارتباطی مسلح گردیده و به سمت تولید نمادین دشمن سمت‌وسو یافته است. این سازمان‌ها در بستر زیستی - سیاسی سامان امپراتوری غوطه‌ور شده، قدرت مداخله صلح‌جویانه و زوایای عدالت امپراتوری را پیش‌بینی می‌کنند (نگری و هارت، همان).

مداخله اخلاقی اغلب نقش یک اقدام مقدماتی را دارد که مرحله مداخله نظامی را فراهم می‌سازد. در چنین مواردی، صف‌آرایی نظامی به‌عنوان اقدامی مراقبتی که از نظر بین‌المللی الزام‌آور است، جلوه می‌کند. امروز مداخله نظامی کم‌تر محصول تصمیماتی است که خارج از نظم بین‌المللی قدیم یا حتی ساختارهای سازمان ملل به‌وجود می‌آید. مداخله نظامی را غالباً آمریکا به‌طور یک‌جانبه دیکته می‌کند و از این‌رو از هم‌پیمانان خود می‌خواهد که فرایند بازدارندگی نظامی و یا سرکوب دشمن جدید امپراتوری را به جریان اندازند. این دشمنان، غالباً «تروریست» نامیده می‌شوند. ارتباط بین پیشگیری و سرکوب، به‌ویژه در مورد مداخله، در کشمکش‌های قومی نمایان است. کشمکش میان گروه‌های قومی و تقویت دوباره هویت‌های قومی جدید و یا احیاشده، به‌شدت اجتماعات قدیمی مبتنی بر خطوط سیاسی ملی را درهم می‌شکند. این کشمکش‌ها بافت مناسبات جهانی را سیال‌تر می‌کند و با تأکید بر هویت‌ها و مناطق جدید، ماده انعطاف‌پذیرتری برای کنترل فراهم می‌آورد. در چنین مواردی، سرکوب می‌تواند از راه کنش بازدارنده‌ای مفصل‌بندی شود که مناسبات جدید (که به‌تدریج اما فقط پس از جنگ‌های جدید روی صلح و آرامش را ببیند) و صورت‌بندی‌های سیاسی و سرزمینی جدیدی را به‌وجود آورد. مورد دوم سرکوب که از طریق اقدام بازدارنده اعمال می‌شود، مبارزه علیه گروه‌های تجاری - شرکتی یا «مافیاهای» است؛ خاصه آنهایی که در تجارت مواد مخدر فعالیت می‌کنند. مجرمانه عنوان کردن فعالیت این گروه‌ها و به‌کار گرفتن هراس و آشوب اجتماعی برای کنترل آسان آنها، مهم‌تر از سرکوب واقعی این گروه‌هاست. اگرچه کنترل کردن «تروریست‌های قومی» و «مافیاهای مواد مخدر» می‌تواند نشان‌دهنده کانون طیف گسترده‌ای از کنترل پلیسی از سوی قدرت امپراتوریایی باشد، اما این فعالیت، هنجارین و سیستمیک است. «پلیس اخلاقی» جنگ عادلانه را به‌شدت پشتیبانی می‌کند؛ درست همان‌طور که اعتبار حق امپراتوریایی و عملکرد مشروع آن با اعمال الزام‌آور و مداوم قدرت مراقبت پلیسی پشتیبانی می‌شود (همان).

به‌طورکلی، مداخله مداوم که هم اخلاقی و هم نظامی است، در واقع صورت منطقی اعمال زوری است که از یک پارادایم مشروعیت مبتنی بر اقدام مراقبتی و وضعیت حذف پایدار پیروی می‌کند. مداخله‌ها همیشه حذفی هستند، اگرچه به‌طور مداوم افزایش می‌یابند. آنها شکل اقدامات مراقبتی را به خود می‌گیرند، زیرا درصدد حذف نظم داخلی هستند. با این شیوه، مداخله مکانیسم موثری است که از راه صف‌آرایی‌های پلیسی (مراقبتی)، مستقیماً بر ساخت نظم اخلاقی، هنجار و نهادینه امپراتوری تأثیر می‌گذارد.

۲. روندهای پراکنده‌شدن قدرت، تحول ماهوی قدرت و ظهور چالش‌های جدید با ظهور بازیگران جدید در عرصه امپراتوری

در فرهنگ لغت آمده که قدرت به معنای توانایی انجام کارها و کنترل دیگران است. به عبارت دیگر، قدرت به این معناست که سبب شویم دیگران کاری انجام دهند که در غیر این صورت به آن اقدام نمی‌کردند. از آنجا که توانایی کنترل کردن، اغلب نیازمند در اختیار داشتن منابعی ویژه است، سیاستمداران و دیپلمات‌ها عموماً قدرت را در چارچوب میزان جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی، اندازه اقتصاد، حجم نیروهای نظامی و ثبات سیاسی، تعریف می‌کنند. در گذشته، توانی که یک قدرت بزرگ در جنگ از خود نشان می‌داد، آزمونی برای قدرت آن به حساب می‌آمد. البته امروزه در تعریف قدرت، کم‌تر بر نیروی نظامی و توان پیروزی در جنگ تأکید می‌شود و از اهمیت مواردی مثل جغرافیا، جمعیت و مواد خام کاسته شده است؛ در عوض، عواملی همچون فناوری، آموزش و رشد اقتصادی اهمیت بیشتری یافته‌اند.

۱.۲. جابه‌جایی قدرت

در قرن حاضر، تغییرات عمده‌ای در منابع قدرت پدید آمده است. به این ترتیب، تنها وجود منابع دلیل قدرت نخواهد بود، بلکه توانایی تغییر دادن رفتار دولت‌ها، نشانگر وجود قدرت است. بنابراین، پرسش اساسی در ارتباط با قدرت‌های بزرگ این است که آنها تا چه اندازه قادر خواهند بود فضای سیاسی جهانی را کنترل کنند و سبب شوند دیگر کشورها کاری را انجام دهند که آنها می‌خواهند. برخی روندها در سیاست جهانی حاکی از آن است که در آینده کنترل فضای سیاسی برای هر قدرت بزرگی دشوارتر خواهد شد. در این میان، مشکل عمده پیش روی قدرت‌های بزرگ، پراکنده‌شدن قدرت در گستره جهانی (امپراتوری) است و نه چالش ناشی از ظهور یک قدرت بزرگ دیگر. در شرایطی که سیاست جهانی پیچیده‌تر می‌شود، توان هر یک از دولت‌های بزرگ جهان برای دستیابی به اهدافشان کاهش می‌یابد. همه کشورهای بزرگ به‌ناچار با سرشت در حال تغییر قدرت در سیاست جهان روبه‌رو هستند؛ اگرچه این تغییرات کاملاً جدید نیستند. برای مثال، رشد سریع بازیگران خصوصی که در آنسوی مرزهای بین‌المللی فعالیت می‌کنند، در اوایل دهه ۱۹۷۰م شناسایی شد. این بازیگران طیف متنوعی از شرکت‌های بزرگ تا گروه‌های سیاسی را تشکیل می‌دهند. به‌هرحال، واکنش مناسب در برابر تغییراتی که در عرصه سیاست جهان در جریان است، این نیست که توجه سستی به توازن قدرت نظامی را کنار بگذاریم، بلکه بهتر است محدودیت‌های این کار را بپذیریم و نارسایی‌های آن را تکمیل نماییم. در نگرش سنتی، دولت‌ها تنها بازیگران مهم در سیاست جهانی به حساب می‌آیند و واقعیت این است که تنها شمار اندکی از دولت‌های بزرگ

در این عرصه اهمیت دارند. با این حال، امروزه بازیگرانی دیگر به طور فزاینده اهمیت پیدا کرده‌اند. جهان امروز نمی‌تواند گروه‌های فراملی، شرکت‌های نفتی و سازمان‌های تروریستی را نادیده بگیرد. مسئله این نیست که آیا دولت مهم‌تر است یا بازیگران غیردولتی، زیرا همچنان دولت‌ها مهم‌ترند. مسئله این است که در عصر حاضر ائتلاف‌های پیچیده‌تری از بازیگران در نتایج سیاست‌ها تأثیر می‌گذارند (نای، ۱۳۸۷، صص ۱۲۳-۱۲۲).

به طور سنتی، دولت‌ها به تضمین بقای خود و تأمین امنیت نظامی‌شان، اهمیت زیادی می‌دهند و نیروی نظامی همچنان به عنوان شکل نهایی قدرت باقی می‌ماند. اما از سویی، توسل به زور برای قدرت‌های بزرگ امروز در مقایسه با قرن‌های گذشته پرهزینه‌تر شده است و از سویی دیگر، ابزارهای دیگر قدرت در دنیای امروز اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند؛ مثل توان ارتباطی، مهارت‌های سازمانی و نهادین و کنترل وابستگی متقابل (برخلاف برخی توصیف‌های لفظی، وابستگی متقابل به معنای هماهنگی نیست، بلکه به معنای وابستگی نامتوازن دوطرفه است). بنابراین، دولت‌ها امروزه ناچارند ابعاد جدیدی از امنیت را در نظر بگیرند. به طور کلی، زمانی که بقای دولت‌ها آشکارا در مخاطره قرار گیرد، بازی نظامی و ساختار نهایی موازنه قدرت بر بازی سیاست جهانی مسلط می‌شود. با این حال، باید توجه داشت که در دنیای امروز در بخش اعظم سیاست جهانی، بقای فیزیکی دولت‌ها دیگر مهم‌ترین مسئله موجود نیست (همان).

۲.۲. پراکنده شدن قدرت

در دنیای امروز عناصر جدیدی در حال پراکنده کردن و دور کردن قدرت از همه قدرت‌های بزرگ هستند. دست کم پنج روند در ارتباط با پراکنده شدن قدرت، نقش ایفا می‌کنند. این روندها عبارت‌اند از:

الف. اشکال جدید ارتباطات و حمل و نقل که اثری شگرف در وابستگی متقابل اقتصادی داشته‌اند. ارتباطات در دنیای امروز جنبه‌ای هم‌زمانی دارد. ماهواره‌ها و کابل‌های فیبر نوری، هزینه‌های در حال کاهش حمل و نقل و ارتباطات، تحولی انقلابی در بازارهای جهانی پدید آورده‌اند و روند توسعه اقتصادی شرکت‌های فراملی‌ای را که فعالیت اقتصادی خود را آنسوی مرزها انجام می‌دهند، شتاب بخشیده‌اند. بازیگران فراملی افزون‌بر محدود کردن روشی که دولت‌ها منافع ملی‌شان را دنبال می‌کنند، بر شیوه‌ای تأثیر می‌گذارند که این‌گونه منافع تعریف می‌شوند. سرمایه‌گذاری فراملی منافع جدیدی ایجاد می‌کند و سبب پیچیدگی ائتلاف‌ها در عرصه سیاست جهانی می‌شود. روند منتشر شدن قدرت و حرکت آن به سوی بازیگران فراملی و نیز در پی آن پیچیده شدن منافع ملی احتمالاً ادامه خواهد یافت.

ب. نوسازی، گسترش شهرنشینی و افزایش ارتباطات در کشورهای درحال توسعه نیز سبب پراکنده شدن قدرت دولت ها و حرکت آن به سوی بازیگران خصوصی شده است. نوعی بیداری اجتماعی باعث تقویت ملی‌گرایی در کشورهای فقیر یا ضعیف شده است. تقویت توان بسیج اجتماعی در این کشورها سبب می‌شود مداخله نظامی و اعمال سلطه خارجی بر آنها پرهزینه‌تر شود. علت تغییر در سیاست قدرت های بزرگ بیشتر ناشی از پرهزینه شدن اعمال سلطه قدرت های خارجی بر جمعیتی بوده است که مخالفت شدیدی با مداخله خارجی داشته‌اند.

ج. روند دیگر در ارتباط با پراکندگی قدرت، گسترش فناوری است. این روند، توانایی‌های کشورهای عقب‌افتاده را افزایش داده است. زمانی که تسلیحات از خارج کشور عرضه شود، عرضه‌کننده سلاح اغلب با ارائه کمک فنی، قطعات یدکی و جایگزینی سلاح‌ها، بر کشور دریافت‌کننده نفوذ پیدا می‌کند. رشد صنایع تسلیحاتی بومی این نفوذ را از بین می‌برد و کشورهای ضعیف را توانا می‌کند.

د. سرشت در حال تغییر سیاست بین‌المللی نیز اشکال غیرملموس قدرت را مهم‌تر کرده است. قدرت در حال عبور از کشور "غنی از سرمایه" به کشور "غنی از اطلاعات" است. اطلاعات به‌ویژه پیش از آنکه منتشر شود، قدرت به حساب می‌آید. به این ترتیب می‌توان گفت توانایی در زمینه واکنش به موقع در برابر اطلاعات جدید، منبعی عمده برای قدرت محسوب می‌شود. چرخه‌های تولید در حال کوتاه شدن هستند و فناوری نیز در مسیر ایجاد نظام‌های تولیدی به‌شدت نرمش‌پذیر است

ه. یکی دیگر از جنبه‌های غیرملموس قدرت از وابستگی متقابل ناشی می‌شود. توزیع آشکار منابع اقتصادی نمی‌تواند توضیح مناسبی درباره توازن قدرت میان کشورهای مستقل ارائه کند. نفوذ دولتی به‌ظاهر قوی‌تر در روند چانه‌زنی ممکن است با سازماندهی و دقت بیشتر دولتی کوچک‌تر محدود شود. از سوی دیگر، در صورتی که رابطه‌ای برای هر دو طرف سودمند باشد، این امکان که طرف ضعیف در مقابل فشار طرف قوی فروپاشد، نفوذ طرفی را کاهش می‌دهد که قوی‌تر به نظر می‌رسد. "قدرت طرف بدهکار" مدتهاست شناخته شده است (همان، صص ۱۳۲-۱۲۷).

۳.۲. چهره در حال تغییر قدرت

روندهای فوق از شیوه گیراتر دیگری از اعمال قدرت در مقایسه با شیوه‌های سنتی آن حکایت می‌کنند. یک دولت ممکن است نتایجی را که در عرصه سیاست جهانی برایش ارجحیت دارد، به این علت به‌دست آورد که دیگر دولت‌ها نیز بخواهند از آن پیروی کنند یا اینکه دیگر

دولت‌ها درباره شرایطی به توافق رسیده باشند که آن نتایج را ایجاد می‌کند. در این حالت، تنظیم دستور کار و ساختار شرایط در سیاست جهانی به اندازه تغییر دادن رفتار دیگر دولت‌ها اهمیت دارد. این جنبه دوم قدرت را می‌توان «قدرت جذب‌کنندگی یا قدرت نرم» نامید. قدرت نرم در نقطه مقابل قدرت سخت یا قدرت تحکم‌آمیز قرار دارد. قدرت سخت به این معناست که یک کشور آنچه را که می‌خواهد با صدور فرمان از دولت‌های دیگر طلب کند. قدرت نرم و جذب‌کننده به همان اندازه قدرت سخت و تحکم‌آمیز اهمیت دارد. در صورتی که یک کشور کاری بکند که قدرتش در چشم دیگر کشورها مشروع جلوه نماید، در مسیر پیگیری خواسته‌هایش با ایستادگی کم‌تری روبرو خواهد شد. در صورتی که فرهنگ و ایدئولوژی آن کشور گیرا باشد، دیگر کشورها با اشتیاق بیشتری از آن پیروی خواهند کرد. اگر آن کشور قادر باشد هنجارهای بین‌المللی همسو با جامعه‌اش را ایجاد نماید، در این حالت، کشور مسلط، به بهره‌گیری از قدرت اجبارآمیز یا قدرت سخت نیاز کم‌تری پیدا خواهد کرد؛ چراکه توسل به زور یا اشکال تهدیدآمیز قدرت به‌طور فزاینده‌ای پر هزینه شده است. در فضای امپراتوری و در این عصر اطلاعات، کشورها یا بازیگرانی دارای قدرت نرم هستند که اولاً فرهنگ و اندیشه‌هایی دارند که به هنجارهای غالب جهانی نزدیک‌ترند؛ دوم اینکه بیشترین دسترسی را به راه‌های متعدد ارتباطی دارند و به همین علت بر شیوه چارچوب‌بندی مسائل در عرصه سیاست جهانی تأثیر بیشتری می‌گذارند؛ سوم اینکه اعتبارشان با عملکرد داخلی و بین‌المللی آن‌ها افزایش می‌یابد (همان، صص ۱۳۴-۱۳۳).

۴.۲. شطرنج قدرت در امپراتوری جدید و تهدید بربرهای جدید

۱.۴.۲. شطرنج قدرت

قدرت در عصر اطلاعات جهانی، براساس الگویی در میان کشورها توزیع شده است که به یک بازی شطرنج پیچیده و سه‌بعدی شباهت دارد. در رأس این صفحه شطرنج، قدرت نظامی واقع شده است که بیشتر خصلتی تک‌قطبی دارد. آمریکا، تنها کشور جهان است که هم سلاح‌های هسته‌ای بین‌قاره‌ای در اختیار دارد و هم نیروهای پیشرفته هوایی، دریایی و زمینی آن قادرند در سراسر جهان وارد عمل شوند. اما در صفحه میانی شطرنج، قدرت اقتصادی قرار گرفته است که خصلتی چندقطبی دارد و در چارچوب آن، آمریکا، اروپا و ژاپن، دو سوم تولید ناخالص داخلی جهان را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین با توجه به رشد درخور توجه چین، این احتمال وجود دارد که این کشور به چهارمین بازیگر بزرگ اقتصادی تبدیل شود. پایین‌ترین صفحه شطرنج نیز به عرصه روابط فراملی اختصاص دارد که خارج از کنترل حکومت، از مرزهای سیاسی عبور می‌کند (همان، ص ۱۶۷). این حوزه بازیگران متعدد و متنوعی دارد. از جمله

در این عرصه بانکداری وجود دارند که با ابزارهای الکترونیکی مبالغ هنگفتی پول را جابه‌جا می‌کنند؛ پولی که از بودجه ملی اکثر کشورها بیشتر است. همچنین در این حوزه راهزنانی اینترنتی وجود دارند که عملیات اینترنتی دیگران را مختل می‌کنند. در صفحه پایینی شطرنج، قدرت به میزان گسترده‌ای پراکنده شده است. در اینجا اصلاً سخن گفتن از وضعیت تک‌قطبی، چندقطبی یا برتری معنایی ندارد.

۲.۴.۲. دنیای در حال کوچک‌شدن و ادغام‌شدن

«برخلاف قرون گذشته، یعنی زمانی که جنگ به‌عنوان داور اصلی مطرح بود، امروزه جالب توجه‌ترین انواع قدرت، از لوله تفنگ در نمی‌آید». در دنیای امروز اینکه «سبب شویم دیگران چیزی را طلب کنند که ما می‌خواهیم» ثمرات بیشتری در پی خواهد داشت. این کار را باید از راه‌گیری فرهنگی و ایدئولوژیکی انجام داد. در عین حال، تنظیم سیاست‌ها و ارائه انگیزه‌های اقتصادی برای همکاری، در این زمینه نقش مهمی ایفا می‌کند. قدرت نرم به‌ویژه در زمینه برخورد با مسائلی مهم است که از صفحه پایینی شطرنج در حوزه روابط فراملی برمی‌خیزند. انقلاب اطلاعاتی موجود به‌همراه جهانی‌شدن که به موازات آن در حرکت است، در حال متحول کردن و کوچک کردن جهان است؛ حتی از این مهم‌تر اینکه انقلاب اطلاعاتی در حال ایجاد اجتماعی مجازی و شبکه‌هایی است که در ورای مرزهای ملی قرار دارند. شرکت‌های فراملی و بازیگران غیردولتی، نقش بیشتری در بازی قدرت ایفا خواهند کرد. بسیاری از این گونه سازمان‌ها، قدرت نرم ویژه خود را خواهند داشت و بر همین اساس شهروندان را به ائتلاف‌هایی جذب خواهند کرد که در آنسوی مرزهای ملی قرار دارند. گفتنی است که در دهه ۱۹۹۰، ائتلافی متکی بر سازمان‌های غیردولتی، پیمانی درباره منع مین‌های زمینی را به تصویب رساند و این کار را با وجود مخالفت نیرومندترین دستگاه حکومتی جهان در قوی‌ترین کشور انجام داد. یازدهم سپتامبر، نشانه‌ای وحشتناک از تغییرات ژرف‌تری است که پیش از این در سطح جهان رخ داده است. فناوری، در کار پراکنده‌کردن و دورکردن قدرت از حکومت‌ها و قدرت‌بخشیدن به افراد و گروه‌ها برای ایفای نقش در سیاست جهانی، فعال بوده است. از جمله نقش‌هایی که این افراد یا گروه‌ها می‌توانند ایفا کنند، توان واردکردن خسارات گسترده‌ای است که زمانی تنها در اختیار دولت‌ها بود. روند خصوصی‌سازی در حال افزایش است و تروریسم نیز به معنای خصوصی‌شدن درگیری است (همان، صص ۱۶۹-۱۷۱).

امنیت نظامی به اندازه اکسیژن اهمیت دارد. بدون وجود امنیت نظامی، همه چیزهای دیگر رنگ می‌بازد. قدرت نظامی برای ثبات در سطح جهان ضروری است. باین‌حال، تصویر مربوط به جنگ نباید چشم ما را به روی این واقعیت ببندد که برخورد با تروریسم به همکاری عادی

غیرنظامی با دیگر کشورها نیازمند است. موفقیت نظامی در افغانستان به ساده‌ترین بخش مشکل مربوط می‌شد، اما القاعده هسته‌های خود را در حدود ۵۰ کشور دیگر حفظ کرده است. سرشت جزئی موفقیت در افغانستان، به‌جای آنکه دیدگاه یک‌جانبه‌گرایان را اثبات کند، نشان‌دهنده استمرار نیاز به همکاری با دیگران است.

۳.۴.۲. تهدید بربرها

با درک شرایط جدید، پرسشی که مطرح می‌شود این است که قدرت‌های بزرگ امپراتوری، چگونه باید سیاست خارجی‌شان را در عصر اطلاعات جهانی هدایت کنند. برخی امریکایی‌ها به این ایده گرایش دارند که آمریکا حتی اگر ناچار به عقب‌کشیدن نیروهایش و خروج از ائتلاف‌ها شود باید آسیب‌پذیری خود را کاهش دهد و سیاست خارجی انزواگرایانه‌تری را دنبال کند. باین‌حال، انزواگرایی سبب از بین بردن آسیب‌پذیری‌ها نخواهد شد. تروریست‌هایی که در حملات یازدهم سپتامبر شرکت داشتند، هم خواهان کاهش قدرت امریکا بودند و هم می‌خواستند آن چیزی را از بین ببرند که آمریکا نمایندگی می‌کند. حتی اگر آمریکا سیاست خارجی ضعیف‌تری داشت، این گروه‌ها از قدرت اقتصادی این کشور که همچنان از مرزهایش فراتر می‌رفت، بی‌زاری می‌جستند. شرکت‌های امریکایی و شهروندانش نشانگر سرمایه‌داری جهانی هستند که برخی صاحب‌نظران آنها را در حکم سرود ملی این کشور می‌دانند. افزون‌براین فرهنگ عامه آمریکا، صرف‌نظر از آنچه دولت این کشور انجام می‌دهد، بردی جهانی دارد. در دنیای امروز از تأثیر هالیوود، سی‌ان‌ان و اینترنت گریزی نیست. فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی امریکا نشان‌دهنده آزادی، فردگرایی و تغییر هستند و نیز سکس و خشونت را به نمایش می‌گذارند. به‌طورکلی، برد جهانی فرهنگ امریکا به تقویت قدرت نرم این کشور کمک می‌کند. البته باید توجه داشت این قضیه برای همه مخاطبان درست نیست. فردگرایی و انواع آزادی‌ها برای بسیاری از افراد گیرایی دارند، اما برای گروه‌هایی دیگر بی‌زاری ایجاد می‌کنند. فمینیسم، فضای باز جنسیتی و انتخاب‌های فردی در امریکا، عمیقاً با روحیات جوامع اخلاق‌گرا در تضاد است. این شرایط سبب می‌شود تندروها برای اکثریت مردم در خاورمیانه جاذبه پیدا کنند (برژینسکی، همان، ص ۳۲). از سوی دیگر، آنهایی که به برتری امریکا چشم‌دوخته‌اند، یک امپراتوری به سبک قدیمی را پیش روی خود می‌بینند و خواهان یک‌جانبه‌گرایی هستند. چنین اقدامات متکبران‌های خطر سرخورده کردن متحدان امریکا را در پی خواهد داشت. چالش پیش روی امریکا این خواهد بود که چگونه همکاری با دیگر کشورها را برای کنترل مؤثرتر بازیگران غیردولتی فراگیرد. این بازیگران غیردولتی به‌طور فزاینده در بازی سیاست با دولت‌های ملی شریک می‌شوند. اینکه چگونه صفحه پایینی شطرنج را در یک

بازی سه‌بعدی کنترل کنیم و چگونه سبب شویم قدرت سخت و نرم یکدیگر را تقویت کنند، چالش‌هایی عمده در عرصه سیاست خارجی به‌شمار می‌روند. همان‌طور که هنری کیسینجر گفته است، برای این نسل از رهبران امریکایی، این آزمون تاریخی مطرح است که آیا آنها می‌توانند قدرت برتر کنونی را در شرایطی که در خلال این قرن رو به کاهش خواهد گذاشت، به یک اجماع بین‌المللی و هنجارهای مورد پذیرش تبدیل کنند که با ارزش‌ها و منافع امریکا همخوانی داشته باشد. باید توجه داشت که این کار را نمی‌توان به شیوه‌ای یک‌جانبه انجام داد (نای، همان؛ برژینسکی، همان).

امپراتوری روم نه به سبب پیدایش یک امپراتوری جدید، بلکه با زوال داخلی و یک‌هزار زخمی از بین رفت که گروه‌های مختلف بربر بر پیکر آن وارد کرده بودند. بنابراین، زوال داخلی همواره محتمل است. از سوی دیگر، راه ندادن بربرها به داخل کشور کار مشکل‌تری است. هزینه به‌شدت کاهش‌یافته ارتباطات، ظهور عرصه‌های فراملی (از جمله اینترنت) که مرزهای سیاسی را در می‌نوردند، و نیز "دموکراتیک شدن" فناوری که قدرت ویرانگر عظیمی در اختیار گروه‌ها و افراد قرار داده است، همگی حاکی از ابعادی از زندگی امروز هستند که به‌لحاظ تاریخی، جدید به حساب می‌آیند. در قرن گذشته، هیتلر، استالین و مائو برای شرارت‌های بزرگ به قدرت دولت نیاز داشتند، ولی دوره‌ای که در آن گروه‌های کوچک یا حتی افراد بتوانند خسارات گسترده‌ای بر دشمنان خود وارد کنند، در حال فرارسیدن است. اگر این گونه گروه‌ها به دنبال دستیابی به مواد هسته‌ای و پدید آوردن حوادثی باشند که خساراتی گسترده به‌بار آورد و اختلالی عمده را در جامعه سبب شود، ممکن است نگرش‌های امریکا به‌شدت تغییر یابد؛ اگرچه پیش‌بینی سمت و سوی این تغییر کار مشکلی است (نای، همان). انقلاب اطلاعات، تغییر فناوری و جهانی‌شدن، بازیگر دیگری جایگزین دولت ملی نخواهد کرد، اما همچنان بر پیچیدگی بازیگران و مسائل مطرح در عرصه سیاست جهانی خواهد افزود. جنبه تناقض‌آمیز قدرت امریکا در قرن بیست‌ویکم این است که بزرگ‌ترین قدرت جهان از زمان امپراتوری روم تاکنون نمی‌تواند در عصر اطلاعات جهانی اهدافش را به شیوه‌ای یک‌جانبه دنبال کند.

۳. امپراتوری و موضوع امنیت

۱.۳. گسترش فزاینده مسئله امنیت

فیلسوفان سیاسی قرن هجدهم که اندیشه‌هایشان بازتاب شکل‌گیری دولت‌های ملی بر پایه مسئله امنیت بوده است، خاطرنشان کرده‌اند که نیاز به تضمین جمعی امنیت افراد، اولین مرحله

قانونی برای شکل‌گیری یک دولت ملی است؛ بنابراین امنیت فردی و امنیت جمعی در ردیف حقوق اساسی انسان ثبت شده است.

تاریخ جوامع سیاسی در طی قرن بیستم نیز مبتنی بر گسترش وسیع و همه‌جانبه امنیت بوده است. امنیت بررسی کار، امنیت اجتماعی، امنیت در رفت و آمد افراد و در این اواخر، امنیت غذایی، پزشکی و حتی امنیت زیست محیطی از مواردی است که در قرن گذشته اهمیت آن در اهداف اصلی سیاسی از درجات مختلفی برخوردار بوده است. صحبت از تغییر جهان نیست، بلکه بحث بر سر تضمین امنیت آن است. سخن از تصور از آینده نیست، بلکه بحث بر سر اعمال فشار در آینده است. در طی قرن بیستم، بعد نظامی امنیت تغییر یافت، جوامع در پدیده جنگ ذوب شدند و فضای جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و انسانی عاری از درگیری در میان جوامع (پیشرفته) کاهش پیدا کرد. تغییر و تحول تسلیحات جوامع را به اعماق بحران ناشی از ناامنی کشاند. تصویری از جنگ هسته‌ای بیانگر این تغییر و تحول است؛ به طوری که قدرت سلاح‌ها جامعه مخالف خود را از ریشه ساقط می‌کند یا برعکس ممکن است به نابودی تمام جغرافیای فیزیکی و انسانی خودمان منجر شود. جنگ‌های زمان لویی پانزدهم خسارات زیادی وارد کرد، ولی در فضایی از درگیری صورت گرفت که هنوز محدودیت برد تسلیحاتی یا جابه‌جایی نیروهای نظامی وجود داشت. قرن گذشته به تدریج جنگ و احساس ناامنی را متوجه تمام جوامع ساخت؛ از این رو، موشک‌های دوربرد از پایان دهه ۱۹۵۰م مرزهای امنیتی را کاملاً از بین برده است. توجه بیشتر به موضوع امنیت در مباحث مدنی از یک سو و گسترش فضای جنگی در میان جوامع از سوی دیگر، سبب تغییر بیشتر روش‌ها و اقدامات در دستیابی به امنیت در بین قدرت‌های حاضر در صحنه امپراتوری شده است (داوید، ۱۳۸۲، صص ۵-۴).

از طرف دیگر، افزایش تعداد دولت‌ها در جهان سبب تغییر کامل مفاهیم استفاده از نیروی نظامی و مفاهیم امنیت شده است. در دو قرن گذشته شاهد افزایش تعداد دولت‌ها بودیم؛ دولت‌هایی که به علت بروز وقایع تاریخی نظیر فتح سرزمین‌های بکر، از بین رفتن امپراتوری‌های قدیم، سازماندهی مجدد فضای اروپایی، استعمار و در پی آن استعمارزدایی شکل گرفتند. افزایش تعداد دولت‌ها بیانگر سازماندهی و تمرکز نیروی نظامی در میان آنان است و به نوعی جهان را با درگیری همراه می‌سازد، به ویژه سبب تهدید در ایجاد درگیری خشونت‌آمیز می‌شود؛ به طوری که همکاری بین‌المللی بیش‌ازپیش به شکل نظام جایگزین یا مکمل در ایجاد امنیت ظاهر می‌گردد. در این میان سلاح‌های هسته‌ای نقش اساسی دارند. با توجه به بدترین پیش‌بینی‌هایی که در جهت نابودی بشر صورت گرفته است، سلاح اتمی می‌تواند حتی مهم‌ترین بازیگر را مجبور به همزیستی کند. به این صورت که با حفظ جایگاه قدرت هسته‌ای خود سبب دور نگاه‌داشتن دیگران از این جایگاه شوند و تا حد امکان به‌طور

عاقلانهای استراتژی‌هایی را که با خطر کشنده سلاح اتمی همراه است، کنترل نمایند. در راستای لزوم پرهیز از رسیدن به اوج فاجعه بود که موضوع کنترل تسلیحاتی در دهه ۱۹۶۰م مطرح شد و یک فرهنگ واقعی جدید که همان امنیت بین‌المللی است، شکل گرفت. به جای امنیتی که تنها قادر است دولت‌های مخالف را کنار هم قرار دهد، به‌گونه‌ای که یکی خود را به دیگری تحمیل کند یا اینکه نیروهای نظامی به دلیل موازنه ناپایدار سبب ازهم گسیختگی و شکل‌گیری موازنه‌ای دیگر شوند، نظریه «ایجاد امنیت مشترک در نظام‌های سیاسی - حقوقی» جایگزین شد که از بعد نظامی فراتر می‌رود (همان).

بنابراین تمرکز قدرت‌های نظامی دولتی به‌نظر بسیار عظیم و خطرناک می‌آید؛ جنگ‌های جهانی نشانگر این موضوع بود و جنگ هسته‌ای نیز بر آن صحنه گذارد. چنین قدرتی باید در چارچوب قرار گیرد و سازماندهی شود. برای صاحبان بزرگ این قدرت، یعنی کشورهای هسته‌ای یا کشورهای در حال دستیابی به قدرت هسته‌ای، جنگ سرد زمانی است که قابلیت به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای در استراتژی بازدارنده، با توسعه نظام امنیت بین‌المللی همراه شود. در واقع زمان انجام مذاکرات جنگی و ذخیره تسلیحات، جزو زمان صلح بوده است (رک. خبیری، ۱۳۸۳، صص ۴۲۷-۴۱۰).

مدیریت تهدیدات بزرگ از راه استراتژی‌هایی مثل بازدارندگی به معنای تحقق صلح نیست. فراتر رفتن از تهدیدات بزرگ، فرصت را برای سایر تجزیه و تحلیل‌ها از موقعیت استراتژیکی فراهم می‌آورد. دو نمونه از این تجزیه و تحلیل‌ها از اهمیت خاصی برخوردارند؛ نخست آنکه امنیت هنوز از نظر فیزیکی و سرزمینی ایجاد نشده است و از این پس ایجاد امنیت بیشتر به مدیریت جهان درگیری‌ها (فراملی) بستگی دارد. دوم، افزایش تعداد کانون‌های بحران‌زاست. این کانون‌ها در نزدیکی قرار دارند و می‌توانند بر امنیت و ثبات تأثیر بگذارند یا آرزوی حاکمیت اخلاق به‌عنوان چارچوب جامعه بین‌الملل سبب شود تا بازیگران به نام دکن ۱۱۰۰۰ گرانی‌های انسانی به مداخله دست بزنند؛ مثل دخالت در یوگسلاوی سابق و سومالی. بنابراین، سیاست‌های امنیتی به شکل «مداخله» ظاهر شده، انگیزه مداخله نیز حفظ قدرت بین آمریکا و شوروی با منطق بازی با حاصل جمع جبری صفر بود (داوید، همان).

آنچه که در دهه ۱۹۹۰م رخ داد و همراه با ارائه منطقی‌ها و روش‌های خاص از سوی بازیگران بزرگ نظامی درک شد، عبارت بود از اقدامات روشنفکرانه (برگزاری نشست‌ها)، اقدامات سیاسی (گزینه استراتژیک)، اقدامات فنی (ابزارهای آماده و تحویل داده شده) و اقدامات نهادی (اصلاحات در نظر گرفته شده) که همه بر اثر تصادم جت‌های مسافری در یازدهم سپتامبر با برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی مورد حمله قرار گرفت.

۲.۳. دولت‌های ملی و تلاش برای مهار جنگ مدرن

تاریخ نوگرایی سیاسی به دنبال سازماندهی، مهار و حتی تعدیل دنیای درگیری‌هاست و این امر با قرار دادن درگیری‌های داخلی در چارچوب منطق دمکراتیک صورت می‌گیرد؛ منطقی که بر مبنای اولویت دادن به نظام داوری است و قوانین همزیستی مسالمت‌آمیز را برای همگان ایجاد می‌کند. می‌توان درگیری‌های میان واحدهای بزرگ سیاسی را به شیوه خاصی خواند و تفسیر کرد و یک ترکیب سیاسی - حقوقی برای سازماندهی و محدود کردن آنها به‌کار برد (همان).

محدود کردن درگیری‌ها در چارچوب‌های دولتی، در روند درازمدت تدوین قوانین در قالب خشونت، کم‌کم سبب تقدم جنگ غربی در طی قرن گذشته شده است. ولی این به آن معنی نیست که تمام درگیری‌ها به دنبال توپ‌های جنگی ناپلئون بوده که از سوی طرفداران کلازویتس خنثی شده، بلکه به این معناست که برخورد میان جنگ‌افزارهای متمرکز، افق غیرقابل گذری را برای تمام مانورهای بزرگ نظامی ساخته است. ژنرال جیاب توضیح داده است که جنگ چریکی فقط مرحله مقدماتی از یک تعرض نهایی را تشکیل می‌دهد و حالت سنتی دارد؛ اما نمونه‌های دیگر برخوردها نظیر تروریسم که همیشه وجود داشته است، در این مناطق به صورت حاشیه‌ای یا مکمل منازعه سازماندهی شده، تلقی می‌شود. سازماندهی یکسان در صف‌آرایی ارتش‌های جدید - با هر میزان قدرت - و اتخاذ روش‌های یکسان در مانورهای استراتژیک، و نیز تدوین قوانین حقوق جنگ همه در یک راستا پیش رفته است؛ به طوری که تمام تلاش‌ها در جهت یکی کردن شیوه‌های رویارویی و اتخاذ راه‌حل‌های قابل تصور نظامی یا سیاسی بوده است (خبیری، همان).

۳.۳. جهان فروپاشی‌شده

نظریه امنیت در دهه ۱۹۹۰م تحت تأثیر دو مسئله قرار داشت: یکی شامل دیدگاهی از جهان درحال منازعه بود؛ جهانی که واحد نبود، ولی تحت کنترل یک منطق واحد و درحال انفجار کامل بود. دوم اینکه اگر ابزارهای سیاسی و نظامی جهت کنترل انفجار به‌دست آید، تأثیرات محدودی را دربر خواهد داشت. حوادث یازدهم سپتامبر ما را ناگهان متوجه مورد اول می‌کند. اگر بتوان تروریسم گسترده سپتامبر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، این امر باید در چارچوب موضوع انفجار جهان درگیری‌ها صورت گیرد. در واقع فروپاشی امپراتوری شوروی حرکت بنیادی و بسیار تماشایی را در روند وحدت جهان ایجاد کرد. اگر قرن بیستم نتوانست در ابتدا به‌عنوان مجموعه‌ای از فروپاشی امپراتوری‌ها به همراه درگیری‌ها و قدرت‌هایی که دوباره در پی منازعات شکل گرفت تعریف شود، دهه ۱۹۹۰ نتوانست خلاصه‌ای از آن را بازگو نماید (رک. راجرز، ۱۳۸۴).

جهانی شدن که شدیداً سبب تکرار موضوع وحدت جهان در قالب نظام امپراتوری جدید شده است، همانند فرآیندی که شامل رفع اختلافات، ادامه همکاری‌های سیاسی موجود و توقف تجزیه طلبی می‌شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ چراکه واکنش فضاهاى داخلی جوامع در برابر اتخاذ سیاست باز و حتی خروج از معیار جهانی، یکسان نیست. از این رو مسلماً همه چیز در تجدید درگیری‌ها تفسیر می‌شود. سوءقصد‌های سپتامبر مشخصاً بازیگران جدیدی را به صحنه می‌آورد که روابط منازعه‌آمیز میان آن‌ها ریشه‌ای است و از ابزارهای جدید استفاده می‌کنند. با اینکه چارچوب ساختارهای سیاسی گذشته در حال تضعیف است، ولی شیوه‌های دیگری از مبانی تأیید شده، گروه‌های انسانی دیگری تقویت می‌شوند؛ گروه‌هایی که عملکرد جمعی در مناطق آزاد را در دست می‌گیرند. هرچه دولت بیشتر تضعیف شود و حتی از بین برود، بیشتر گروه‌های مذهبی تقویت می‌شوند (برای مثال در غیراین صورت چه کسی اداره مدارس یا بیمارستان‌ها را در آفریقا به عهده می‌گرفت؟). ساختاریابی گروه‌های قومی (برای مثال در یوگسلاوی سابق)، تأیید منطق مبادلات محلی، شکل‌گیری دوباره سرزمین‌ها به دلایل مختلف، همه به منظور بقای محلی یا منافع مافیایی بوده است.

در فضاهاى سیاسی کنترل نشده، تعداد واحدهایی که به دلایل و روش‌های مختلف مأموریت عادی سیاسی پیدا می‌کنند، نظیر مدیریت زندگی داخلی و مدیریت درگیری‌ها خارجی، افزایش می‌یابند. اگر به توسعه فنون ارتباطی به عنوان بخش مرکزی روند جهانی شدن که در اختیار این واحدها قرار می‌گیرد، توجه داشته باشیم و اگر این دولت‌ها آرزوی چنین توسعه‌ای را داشته باشند _ با توجه به اینکه به ابزارهای جدید برای دستیابی به اهداف خود نیاز دارند _ می‌توان نتیجه گرفت که از این پس کنترل ایجاد تغییر در محیط بین‌المللی مشکل می‌شود (برژینسکی، ۱۳۸۱).

۴.۳. پایان جنگ و آغاز درگیری‌های جدید

ما تصور می‌کنیم که درگیری‌های جدید به صورت آمیزه‌ای از «دیوار آتش و مانور»، جبهه غیرقابل عبوری را تشکیل می‌دهد؛ درحالی که این فقط فرضیه‌ای در میان دیگر فرضیه‌هاست و البته فرضیه‌ای که با دقت حفظ شده است (خبیری، همان، صص ۱۶۴-۱۳۸). امروز به نظر می‌رسد ضمانت‌هایی که در ابتدای دهه ۱۹۹۰م در مورد پایان جنگ‌های بین‌الدولی داده شده، کمی ناپخته بوده است. مسئله مشکل‌تری که مطرح می‌شود در مورد افزایش بازیگران غیرکلاسیک به ویژه آنهایی است که درگیر منازعاتی هستند که از نظر ما حالت تهاجمی دارد. درگیری‌هایی بدون حضور و دستور دولت، بیانگر رویارویی میان انسان‌ها بوده است و ما سعی داریم از زاویه "تمدن‌مان" آن را به فراموشی بسپاریم؛ چراکه از این دیدگاه جنگ مانند شکار، مانند

جشن قتل عام، مانند یک تفریح، یک نمایش و مانند یک استراتژی مقدماتی برای حفظ بقا معنا پیدا می‌کند. از این رو درگیری‌های ساریوو، رواندا، کنگو، افغانستان و سیرالئون، که به شیوه‌های مختلف صورت گرفت، در برابر جنگ‌های بزرگ ناچیز به نظر می‌رسد. ضعف بزرگی است اگر بخواهیم تصور کنیم که جهان دیگری عاقلانه و مستقیماً جایگزین جهان‌های موجود می‌شود، زیرا همزیستی کم‌وبیش آشکاری میان جهان‌های موجود وجود دارد. الگوی «جنگ بزرگ» که از زمان کلازویتس تفسیر شده، سایر شیوه‌های کشتار را از بین نبرده، بلکه موقتاً آن‌ها را پنهان کرده است. اما امروز ما این شیوه‌ها را بی‌شک در سطح بسیار خطرناک و با مدیریتی به‌ظاهر نامربوط با مسائل روز به‌کار گرفته‌ایم (داوید، همان، ص ۲۸-۲۵).

اگر به رویارویی میان دولت‌ها به‌عنوان معیاری از نوگرایی در استراتژی بیاندیشیم، باید از این پس به شیوه‌های رویارویی فرامردن نیز فکر کرد. این رویارویی فضاهای درگیری‌ها را تغییر داده، چیزهای دیگری غیر از سرزمین را که معمولاً به‌عنوان سرمایه حاکمیت به آن نگاه می‌شود، تهدید خواهد کرد و سبب آسیب‌پذیری جوامع معاصر خواهد شد؛ آن‌ها هم با ابزارهای خاصی که برای نوگرایی این جوامع به‌کاربرده می‌شود. این درگیری‌ها می‌تواند سیاسی نباشد و بازیگران جدید فراملی را در روند جهانی شدن به‌صحنه آورد. این روش درگیری به‌ویژه می‌تواند مورد قبول بازیگران سیاسی باشد؛ بازیگرانی که سعی در تغییر ابزارهای دفاعی کلاسیک دارند. برای ما که به فکر فراهم آوردن ابزار لازم جهت کنترل خشونت‌های معاصر هستیم، جهان منازعه‌آمیز کنونی، هم به واسطه تنوع بازیگران منازعات بین‌المللی و هم به دلیل وجود تنوع در شیوه عمل آن‌ها، شناخته می‌شود. در واقع جهانی شدن شامل گردش سریع کالاها و انسانها بوده و در ضمن سبب سرعت‌گیری فنون و سلاح‌ها می‌شود. بی‌شک هرگز سلاح‌های سبک - همان سلاح‌هایی که مستقیماً در درگیری‌های محلی به‌کار برده شده و به راحتی قابل حمل است و حرکت‌ها را غیرقابل کنترل می‌کند - تا این حد به گسترش درگیری‌ها کمک نکرده بود؛ به طوری که توقف محلی بحران‌ها را بیش‌ازپیش غیرممکن ساخته است (برژینسکی، همان).

به‌لحاظ استراتژیک دو مشخصه جدید توجه‌مان را به خود جلب می‌کند؛ مشخصه اول که ما را به‌صراحت در تنگنا قرار می‌دهد، از این قرار است که میدان جنگ روزبه‌روز از محاصره خارج شده، فضای رویارویی با آن راحت‌تر می‌گردد. اگر امکان وارد آوردن ضربه سنگین به یک بازیگر خارجی در منازعه فعلی وجود داشته باشد و این با گسترش نیروهای آن در پشت جبهه یا به عبارت دیگر در سرزمین او همراه باشد، معیار مبارزه تغییر می‌یابد و یک بازیگر محلی قدرت آن را پیدا می‌کند که عملاً آنچه را می‌خواهد در این میان بگنجانند. می‌دانیم که این امکان‌پذیر نیست. موشک‌ها بهترین وسیله گسترش جنگ هستند، ولی در آینده نزدیک

تحت کنترل یک دولت باقی نمی‌ماند؛ زیرا می‌توان به‌طور منطقی امیدوار بود که هر دولتی از سرزمین خود حفاظت کند، چراکه در پی آن، خطر ضدحمله وجود دارد. تروریسم نیز ابزاری کلاسیک برای به میدان آوردن هر نوع بازیگر یا گوشزد کردن وظیفه سیاسی به اوست. اما باید گفت اگر تروریسم بتواند تهدیدات بزرگ و دستورات نظامی را به سرزمین‌های دور تحمیل کند، معنای بازی تغییر می‌یابد. می‌دانیم که تحول در فنون جدید، یعنی به‌کارگیری سلاح‌ها و جابه‌جایی آن‌ها، در این راستا به‌پیش می‌رود.

مشخصه دوم که منطبق‌های استراتژیک را برهم می‌زند، شامل مجموعه تحولاتی است که آشکارا به گروه‌های انسانی کوچک و انعطاف‌پذیر بها می‌دهد؛ گروه‌هایی که طبق معیار دولت‌ها عمل نمی‌کنند و از این پس از قدرت زیان‌باری برخوردار می‌شوند که هیچ مقیاس مشترکی با قدرت‌های دهه‌های گذشته ندارند. از این‌رو قدرت نظامی به مدیریت درگیری‌ها «متقارن» میان «همان» و «دیگری» منحصر می‌شود و در این صورت پشتوانه برتری در مغلوب کردن آنها وجود خواهد داشت. ولی اگر ساختار رویارویی به صورت نامتقارن باشد، همه چیز کاملاً فرق می‌کند؛ به‌طوری‌که ما خود را در برابر حریفی می‌یابیم که هیچ تمایلی به اجرای یک مانور آرام در میدان مبارزه‌ای که کنترلش در دست ماست، ندارد و هدف و وسیله‌ای که در اختیار دارد، در راستای تغییر مسیر میدان مبارزه و برخورد با ما و در نهایت در جهت شکست ماست. در اینجا بحث بر سر غافلگیری ما از طریق یک مانور خارجی نیست، بلکه موضوع بر سر ضربه‌ای است که به ما وارد می‌شود و سبب تغییر سمت و سوی تمام مانورهای ممکن ما می‌گردد.

یازدهم سپتامبر برهه‌ای از زمان را به تصویر کشید که بیانگر ازهم گسیختگی‌های موجود در نظام روابط استراتژیک در چند سال اخیر بود. سخنان بن‌لادن - چه مسئول مستقیم سوءقصد‌ها باشد و چه نباشد - به‌طور مشخص در نقطه تلاقی پویایی روند جهانی شدن و تجزیه فضاهای استراتژیک قرار گرفت. این حمله یک حمله جهانی بود؛ چراکه تجاوز به امریکا به معنای برخورد با تصویر و حقیقت جهانی باز است که به‌عنوان تنها جهان آتی معرفی می‌شود و به بهترین شکل سعی در تخریب جهان معاصر دارد. اما باید گفت مانوری موفق خواهد بود که با ازبین رفتن رویارویی‌های محلی سازماندهی شود. بن‌بست خونین اسرائیل - فلسطین، اغتشاش در سومالی و هرج و مرج در آسیای مرکزی نقش خود را در سطوح مختلف و به شیوه‌های متفاوتی در راستای اشاعه تروریسم در ابعاد و اهداف جدید بازی کرده است. از این‌رو، این شیوه از تروریسم در پی خواسته‌ای جهانی است؛ تروریسمی که امریکا به پیشرفت آن کمک می‌کند. در ضمن این نوع تروریسم اهداف محلی را نیز دنبال می‌کند که در برخی موارد به طرز وحشتناکی اماکن مقدس را نشانه می‌گیرد. در واقع به دلیل سودجویی از مبادلات

در روند پویای جهانی شدن است که امکان تحقق این سبک از تروریسم وجود دارد. در مورد قدرت سازماندهی، هماهنگی و سرعت گیری شبکه‌هایی که بی شک در اصول ساده هستند ولی نسبت به گروه های تروریستی ضعیف و غیر حرفه‌ای، پیچیده به نظر می‌آیند، باید گفت که این قدرت در نقطه تلاقی تردد انسان‌ها، تبادل اطلاعات و تصاویر، تبادل سرمایه‌ها و تسلیحات به وجود می‌آید. سرانجام گفتنی است که تروریسم تصویر روشنی از آن چیزی است که قدرت امروزی از دهه‌های حاکمیت در گذشته به ارث برده است و بر روابط نامتقارن نفوذی ندارد؛ روابطی که تحت کنترل گروه‌هایی است که از ابزارهای فنی جدید برخوردارند. منازعه نامتقارن مقوله‌ای کاملاً جدید است و این نبود تقارن از این پس شانس آن را دارد که خلاف میل ما عمل کند (خبیری، همان، صص ۲۹۲-۳۲۲). تنوع فنون، تضمینی در میزان کارایی به وجود نمی‌آورد. تانک‌های سالم باقیمانده از یوگسلاوی در پایان جنگ سرد گویای این موضوع در میان دیگر عناصر بود.

۵.۳. دامنه آسیب‌پذیری‌ها

برای هر دولتی، تعریف سرزمینی در درجه اول قرار دارد. ساخت و حفظ این فضا، جزء بزرگ‌ترین کارهای سیاست و ابزارهای ملزم آن محسوب می‌شود. از آنجا که سرزمین صرفاً از ناحیه مرزی تهدید می‌شود، لذا جستجوی مرزهای طبیعی، پوشش نظامی و بستن مرزها در متن تمام استراتژی‌های دولت های ملی طی چهار قرن گذشته قرار داشته است. تروریسم قصد ندارد از راه مرزها حمله کند و به شهرها به عنوان نقاط تمرکز انسان‌ها حمله کند، بلکه هدف آن نشانه‌گیری شهرها به عنوان تمرکز نقاط آسیب‌پذیر است که تمرکز انسان‌ها یکی از این نقاط محسوب می‌شود. جغرافیای اهداف احتمالی گسترده است و می‌تواند برحسب تحولات سلاح‌های مصرفی تغییر کند؛ به طوری که برجی که تاکنون به خوبی حفاظت شده بود و مردمی که در حال تردد بودند، می‌تواند جزو اهداف ضربه‌های هماهنگ شده قرار گیرد. بنابراین، سرزمینی که تهدید می‌شود کاملاً جدید است ولی بد تعریف شده است. تا دیروز فضای ملی می‌توانست به واسطه راه نفوذی در مرزها، با حمله نظامی گسترده به قلب شهرها یا به واسطه تروریسمی محدود که در حقیقت هرگز از شناخت آن دست برنداشتیم، تهدید شود. تروریسم یازدهم سپتامبر میدان جدیدی از درگیری را در قلب فضای امنیتی به وجود آورد که کسی نمی‌داند از کجا مورد تهدید قرار می‌گیرد. ویژگی مانور در این است که ما را از پشت غافلگیر کند آن هم با به کارگیری ابزارهایی که از وجود آن خبر داریم، ولی باور نمی‌کنیم که بتواند به اهداف غیرمنتظره حمله کند؛ به خصوص طبق الگوهایی که ابزارهای دفاعی ما را دربر می‌گیرد. اغلب منطق استراتژیک موجود با برتری در فنون اشتباه گرفته

می‌شود. همین برتری در فنون بود که در سپتامبر ۲۰۰۱ مستقیماً مورد حمله قرار گرفت، نه فقط برای اینکه سیستم‌های فنی نتوانست این تهدید جدید را پیش‌بینی یا متوقف سازد، بلکه بیشتر به این دلیل که این سیستم‌ها بی‌شک چنین تهدیدی را غیرقابل تصور جلوه داده‌اند.

ابزارهای دفاعی یکی از قطب‌های اصلی در توسعه فنون محسوب می‌شود و مسلماً بازده آن با فنون جدید در هر چارچوبی افزایش می‌یابد. اگر به تاریخ جنگ‌های پیشین نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که این جنگ‌ها فقط سبب ایجاد تحول در فنون شده است؛ به طوری که از زمان رنسانس تشکیلات نظامی با بهره‌گیری از این تحولات جنگ‌ها را همیشه و در همه‌جا کارساز کرده و موجب برتری در زمینه فنون تضمینی برای تشکیلات نظامی بوده است، آن‌هم زمانی که این تشکیلات برای مقابله با حریف، مشابه "دیگری" باشد؛ برای مثال در جنگ‌های میان کشورهای اروپایی (ویندشاتل، ۱۳۸۷، صص ۱۵۴-۱۴۷). اما در وضعیت متفاوت، قدرت فوق‌العاده تشکیلات نتیجه‌ای نداشته است؛ برای اینکه سیستم‌های رقابتی خود به طرز خاصی آسیب‌پذیرند. می‌دانیم که یک سیستم دفاع ضد موشکی که بر مبنای یک سری ماهواره‌ها تنظیم شده باشد، نخست ماهواره‌ها خود به عنوان نقاط ضعف زنجیره قدرت، مختل می‌شود. باید گفت بی‌شک ماهواره‌ها خود می‌توانند مورد دفاع قرار گیرند. ولی این امر با افزایش قدرت یا همراه شدن آنها با سیستم‌هایی که خود به نوعی آسیب‌پذیرند، میسر خواهد بود. حتی اگر بحث بر سر این مسئله باشد که سیستم‌های جدید فنی می‌تواند در بطن آسیب‌پذیری روانی قرار گیرد، در این صورت این موضوع زمانی اتفاق می‌افتد که ما به راحتی در مانور استراتژیک بیش از حد بر این ابزارها تکیه کنیم یا زمانی که این ابزارها مانع از بیان این مسئله شوند که همیشه در یک درگیری، منطق و فرصت‌های مختلف هم‌زمان وجود داشته است. ابزارهای دقیق امریکا می‌تواند با هدف‌گیری پل ساده‌ای در عراق یا با هدف‌گیری صفوف پیرمردان به جای نظامیان در کوزوو کارایی خود را زیر سؤال ببرد و غفلت از این اصل ابتدایی است که به ناکامی منجر می‌شود.

لازم است دو نکته را اضافه کنیم؛ یکی اینکه برخی تجهیزات می‌توانند به لحاظ ماهیت خود بالقوه خطرناک باشند؛ برای مثال صنایع پتروشیمی یا هسته‌ای. در اینجا یک اقدام فوری در راستای بقای ملی مشکلی را پیش نمی‌آورد، بلکه مشکل بیشتر به آسیب‌هایی برمی‌گردد که بلافاصله در اثر از بین رفتن این تجهیزات و تأثیرات روانی آن ایجاد می‌شود. دیگر اینکه بخشی از آسیب‌پذیری می‌تواند از بعد مادی تعریف شود؛ برای نمونه کارخانه‌ای می‌تواند با مواد منفجره یا با وارد آمدن یک ضربه ویران‌گر، ولی این آسیب‌پذیری دلایل معنوی نیز دارد که این دلایل تا حد زیادی به ماهیت مهاجم برمی‌گردد؛ برای مثال اسرائیلی‌ها می‌دانند که سیستم‌های پلیس آنها نمی‌تواند مانع حملات انتحاری شود. با توجه به درگیری‌های ایجاد

شده، اقدامات استراتژیک ما بر مبنای فرضیه‌ای تنظیم می‌شود که جنبه منطقی منازعه را دربر می‌گیرد؛ به طوری که یک بازیگر استراتژیک نمی‌تواند مرگ خود را به عنوان هدف نهایی در نظر گیرد و از لحاظ تاکتیکی، باید تلفات جنگجویان نیز در میدان نبرد محدود شود. منطق استراتژیک ما بر مبنای مبارزه نیروهای نظامی آرایش دیده تنظیم شده است. یکی از زنجیره‌های مقدماتی منطق استراتژیک ما که بسیار مؤثر است، آگاهی از بالا بودن میزان خطری است که متجاوز در راستای رسیدن به آرزوی خود ایجاد می‌کند. اگر مبارزی متقاعد شود (و این امر فقط در یک منطق متعصب و نه مذهبی امکان‌پذیر است) که موضوع مورد منازعه برای شخص او جامع است، در این صورت خطر مفهومی ندارد و منطق ما نامربوط جلوه داده می‌شود و از بین می‌رود. برای مثال استدلال در خصوص بازدارندگی هسته‌ای فقط زمانی مناسب است که یک تصمیم‌گیرنده سیاسی که منطقی فکر می‌کند، نابودی سرمایه انسانی خود را نپذیرد. اگر او چنین امری را بپذیرد، دیگر منطق عقلانی بازدارندگی کاربردی نخواهد داشت.

۴. تروریسم نوین

در تبارشناسی، «واقعیت» یا «امر واقع» مهم است، لکن برداشت ذهنی از واقعیت یا امر واقع است که وقوع رویدادهای انسانی را باعث می‌شود. مفهوم «استراتژی» نیز از مفاهیم اصلی در جغرافیای مفهومی رهیافت تبارشناسی است و عبارت است از تحلیل واقعیت یا امر واقع به صورت ذهنی به منظور نتیجه‌گیری و اقدام برای رسیدن به اهداف در روابط قدرت و سیاست. تروریسم یک استراتژی است و آن هم استراتژی ارعاب. سابقه این «تروریسم» به زمان انقلاب فرانسه برمی‌گردد. اهمیت این مفهوم در پژوهش حاضر، فرایند بین‌المللی شدن آن است که به اواخر قرن نوزدهم برمی‌گردد و زمینه جهانی شدن آن را در گذر از قرن بیستم به قرن حاضر فراهم آورده است.

۱.۴. تروریسم بین‌المللی و تحول تاریخی آن

واژه «تروریسم بین‌المللی» که به طور عمده از دهه ۱۹۷۰م به این سو استفاده شده، عبارت است از به‌کارگیری استراتژی ارعاب برای رسیدن به امتیازات و اهداف سیاسی که از سوی گروه‌های سیاسی در خارج از مرزهای متبوع آنان صورت می‌گیرد. دیوید راپاپورت می‌نویسد: به‌لحاظ تحول تاریخی تروریسم بین‌المللی در دنیای پساوستفالیایی، تاکنون چهار مرحله یا موج را تجربه کرده است. اولین موج که به موج آنارشیستی معروف است، در دهه ۱۸۸۰م شروع شد و به مدت چهل سال ادامه پیدا کرد و به دنبال آن در دهه ۱۹۲۰ موج ضداستعماری یا تروریسم قومی شروع شد و عمدتاً در دهه ۱۹۶۰ رو به کاهش نهاد. اواخر دهه ۱۹۶۰، موج

چپ جدید یا موج مارکسیستی به وجود آمد و تقریباً تا دهه ۱۹۹۰ به صورت لجام گسیخته‌ای ادامه یافت که هنوز هم در برخی کشورها گروه‌هایی از آن فعال می‌باشند. چهارمین موج از سال ۱۹۹۷م به بعد نمود یافته است. تکنیک غالب کنش تروریستی در موج اول، قتل یا ترور شخصی بود. موج دوم با حمله به اهداف نظامی مشخص می‌شد که در موج سوم جای خود را به هواپیماربایی و در واقع آدم‌ربایی یا گروگان‌گیری داد. در سه دهه اول موج سوم، بیش از هفتصد هواپیماربایی رخ داد. با پایان جنگ سرد و فروپاشی مارکسیسم، استراتژیست‌ها و متفکرین غربی از جمله راپوپورت معتقدند قرن بیست‌ویکم شاهد برآمد موج جدیدی از تروریسم است که تکنیک خاص آن، عملیات انتحاری است (Rapoport, 2004, p46-73).

آنچه توضیح‌دهنده تحول جدید در تروریسم بین‌المللی است، پدیده یا فرایند جهانی شدن است. اسمیت و بیلینس نشان می‌دهند که روابط سیاسی - امنیتی در دنیای کنونی، نه بین‌المللی بلکه جهانی است. مطابق این فرضیه، تروریسم جدید نمایانگر تحول تروریسم از تروریسم بین‌المللی به تروریسم جهانی است.

۲.۴. تروریسم امپراتوریایی

منظور از جهانی شدن، فرایند گسترش ارتباطات بین جوامع است؛ به گونه‌ای که وقایع و تحولات یک گوشه از جهان به طور فزاینده‌ای بر مردم و جوامع دیگر جهان تأثیر می‌گذارند. این تحول به منزله معنایی جدید برای مفاهیم زمان و مکان است که با معانی سنتی آنها تفاوت دارد. انتقال آنی اطلاعات، داده‌ها و سرمایه‌ها و امکان ارتباط هم‌زمان میان افراد در نقاط مختلف دنیا، در عمل فاصله‌های زمانی را از میان برداشته و نظم طبیعی دوران قدیم یا چارچوب‌های مکانیکی جهان صنعتی را به کلی دگرگون ساخته است. مکان نیز با مفهوم دسترسی یا عدم دسترسی به اطلاعات و ابزار انتقال و پردازش آن ارتباط پیدا کرده است. به این اعتبار، "حضور در مکان" معنای تازه‌ای یافته که می‌تواند تعیین‌کننده ارتباط و اتصال شخص به جامعه اطلاعاتی یا طرد و حذف او از این مکان فراگیر باشد. امانوئل کاستلز این ویژگی را خصلت شبکه‌ای جهان معاصر یا «جامعه شبکه‌ای» نام نهاده است. مطابق ایده وی، هر شبکه از شماری نقاط اتصال تشکیل یافته که سرمایه و اطلاعات در میان آنها جریان می‌یابد و کنترل بر شبکه از طریق آنها اعمال می‌شود. در درون جامعه شبکه‌ای، دولت‌های ملی که در شرایط متعارف نماینده اراده و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی هستند، چنان تضعیف می‌شوند که توانایی کنترل اطلاعات یا سرمایه را درون مرزهای خود از دست می‌دهند (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد اول، صص ۱۸-۱۷).

جان بیلیس و استیو اسمیت بر مبنای همین ویژگی، تفاوت بین‌المللی شدن و جهانی شدن را توضیح داده‌اند. اصطلاح «بین‌المللی شدن» به فرایند گسترش روابط بین حوزه‌ها و قلمروهای ملی اطلاق می‌شود. در نتیجه بین‌المللی شدن ممکن است کشورها تأثیرات گسترده و عمیقی بر یکدیگر بگذارند، اما آنها همچنان به صورت مکان‌هایی جدا از یکدیگر باقی می‌مانند. در روابط بین‌المللی، کشورها به وسیله خطوط مرزی به خوبی مشخص شده و همین‌طور به واسطه یک زمان قابل ملاحظه که عموماً برای طی فاصله بین قلمروهای آنها مورد نیاز است، از یکدیگر جدا می‌شوند. در حالی که عرصه جهانی، شبکه‌ای متشکل از شبکه‌های فرامرزی است. پدیده‌های جهانی فراسرزمینی هستند و می‌توانند در یک زمان در سراسر جهان گسترش یابند و بدون صرف وقت بین مکان‌ها رفت‌وآمد نمایند. به این معنا، تحول هر عنصر بین‌المللی به جهانی، از طریق سرزمین‌زدایی و بازسرزمینی شدن امکان‌پذیر می‌باشد. بنابراین، مهم‌ترین خصیصه‌ای که تحول از تروریسم قدیم به تروریسم جدید را توضیح می‌دهد، غیرسرزمینی شدن و بازسرزمینی شدن تروریسم جدید یا جهانی شدن آن است.

۳.۴. عناصر تحلیل تروریسم در جامعه شبکه‌ای امپراتوریایی

۱.۳.۴. هویت

تروریسم نوین را می‌بایست در چارچوب مدل سازمانی و هویت پایه درک کرد. تروریسم نوین در قالب نوعی خرده فرهنگ بروز می‌کند. خرده فرهنگ غالباً به معنای تفاوت یا تعارض فرهنگی با فرهنگ مسلط یا در حال غلبه است و از این لحاظ نوعی مقاومت در برابر آن به‌شمار می‌رود. تروریسم نوین از این منظر واکنشی است در برابر گرایش مسلط در روند جهانی شدن. جهانی شدن فرهنگ سکولار غربی درصدد همگون‌سازی فرهنگ‌های مختلف و آمیختگی آنها در فرهنگی فراملی به نام فرهنگ سرمایه‌داری است. چنین گرایشی، فرهنگ مذهبی را به‌عنوان اصلی‌ترین حوزه معنادهی و امنیت‌بخشی در بسیاری از جوامع و به‌ویژه در خاورمیانه با تهدید مواجه می‌کند و به حاشیه می‌راند. این به حاشیه رانده‌شدگی و به‌دنبال آن شکل‌گیری هویت‌های مقاوم منجر به ظهور جنبش‌ها و سازمان‌های تروریستی‌ای همچون فرقه آئوم شینریکو و القاعده شده است (کاستلز، ۱۳۸۰، جلد دوم، ص ۳۰). هدف آئوم شینریکو، زنده ماندن در دوره آخرالزمان است که به‌زودی فرامی‌رسد و همچنین نجات ژاپن و جهان از جنگ ویرانگری که نتیجه اجتناب‌ناپذیر رقابت شرکت‌های ژاپنی و امپریالیسم آمریکا برای ایجاد نظم نوین جهانی و دولت واحد جهانی است. ایدئولوژی القاعده نیز معجونی است از اسلام‌گرایی با آمیزه‌هایی از بنیادگرایی سنتی در میان سنی‌مذهبان وهابی آمیخته با احساسات فرهنگی ضدغربی. این گرایش سعی داشت با اتکا به خشونت، قواعد شرعی را به جامعه بازگرداند و

جوامع اسلامی و در نهایت سراسر زمین را از وجود کفار پاک نماید. خصوصیات این دو فرقه توضیح‌دهنده جهانی‌شدن و غیرسرزمینی و بازسرزمینی شدن تروریسم نوین است. جهانی‌شدن فرایندی مکانمند است و همواره در چارچوب محلی به‌وقوع می‌پیوندد و نیز چارچوب محلی از طریق گفتمان‌های جهانی‌شدن به‌مثابه مکانی خاص ایجاد می‌شود. به این معنا، جهانی _ محلی شدن به منزله نوعی دیدگاه جهانی دوخته شده به شرایط محلی است؛ گرچه مبنای انگیزه القاعده وضعیتی است که در خاورمیانه وجود دارد، اما به‌نظر می‌رسد حتی اگر این منطقه «از لوٹ وجود کفار پاک شود»، باز هم انگیزه و رسالت جهانی القاعده تداوم یابد.

۲.۳.۴. شبکه‌ای شدن

تروریسم نوین گرچه در برابر جهانی‌شدن شکل گرفته، ولی از امکانات و قابلیت‌های آن استفاده می‌کند و این به دلیل شبکه‌ای بودن عملکرد آن است. شبکه نوعی سازماندهی غیرسلسله‌مراتبی است که در آن رابطه‌ای کمابیش هم‌تراز و هم‌سطح مابین اعضا، هسته‌ها، گروه‌ها و جریان‌های تشکیل‌دهنده آن وجود دارد. این گروه‌ها عمدتاً در تعامل با یکدیگرند و در عین حال حداکثر استقلال را برای ابراز خلاقیت و هویت خود دارند. اینکه نقطه اتصال شبکه چه چیزی است، مشخصاً به نوع شبکه‌های موردنظر بستگی دارد. شکل شبکه‌ای سازمان اجتماعی در گذشته نیز وجود داشته است، اما آنچه در سازمان‌های شبکه‌ای جدید عنصر نوین است، ناشی از تسلط پارادایم نوین تکنولوژی اطلاعات می‌باشد و از همین رو، اطلاعات عنصر اصلی سازمان اجتماعی دنیای امروز به‌شمار می‌رود و جریان پیام‌ها و تصاویر بین شبکه‌ها، ستون فقرات این ساختار اجتماعی را شکل می‌دهند. القاعده نیز نوعی شبکه گسترده تروریستی است که گره‌های آن از طریق فناوری اطلاعات به‌هم مرتبط‌اند. آنها از طریق شبکه‌های پشتیبانی‌کننده مالی و ایدئولوژیکی تقویت می‌شوند و به صورت غیرمتمرکز عمل می‌کنند؛ بنابراین، برخلاف گروه‌های سنتی، این شبکه‌های تروریستی هیچ پایگاه واحدی ندارند. این خصوصیت امکان ضربه‌پذیری آن را به حداقل می‌رساند.

در بعد عملیاتی نیز سازمان‌های تروریستی برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر نیاز به نوعی قابلیت جمع‌آوری اطلاعاتی دارند. در این چارچوب، استفاده از منابع آشکار همچون اینترنت کمک مهمی در انتخاب هدف می‌کند. در واقع، اینترنت و منابع آشکار در بعد عملیات کارکردهای بسیاری دارند. فناوری رایانه‌ای در خدمت مواردی چون عضوگیری، تبلیغات سیاسی، تأمین مالی، ایجاد ارتباطات و هماهنگی بین گروه‌ها و درون هر گروه، جمع‌آوری

اطلاعات و پنهان‌کاری و ناشناس ماندن در فعالیت‌های روزمره و نیز در عملیات تاکتیکی قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، قابلیت‌ها و امکانات جهانی، همچون ماهواره‌ها، سازمان‌های غیردولتی، خطوط هوایی بین‌المللی، اینترنت و مانند آن می‌توانند به تروریست‌های جدید کمک کنند تا برای کسب منابع مالی، پناهگاه‌ها، استخدام اعضا و آموزش آنها و تأمین بسیاری دیگر از احتیاجات خود، از دولت‌ها بی‌نیاز شوند. بی‌نیازی موجب می‌شود ساختار گروه‌های جدید تک‌پایه باشد، نه دوپایه؛ یعنی هم شامل تیم‌های عملیاتی و ترور می‌شوند و هم برخی سیاستمداران و دیپلمات‌ها را در اختیار دارند تا هم‌زمان با اقدامات تروریستی، مقاصد سیاسی خود را نیز به پیش ببرند. ساخت دوپایه مستلزم آن است که از سوی دولت دیگر یا حزب مدعی قدرت پشتیبانی شوند و درعین حال، در پی دستیابی به قدرت سیاسی یا تسلط بر دولت نیز باشند. پیکره دوپاره این سازمان‌ها نشان‌دهنده بعد سرزمینی و نیز قابلیت نفوذپذیری تشکیلات آنهاست. در مقابل، تروریسم جدید چون هویت‌محور است نه منفعت‌محور، و از امکانات و قابلیت‌های جهانی شدن سود می‌برد، این امکان را دارد که ساختی تک‌پایه داشته باشد و در واقع غیرسرزمینی باشد؛ به همین دلیل، نفوذپذیری کم‌تری دارد، چون تشکیلات سیاسی سرزمینی ندارد. شاخه‌های سیاسی به واسطه انضباط کم‌تر و انعطاف‌پذیری تشکیلاتی نسبت به شاخه عملیاتی، همواره در معرض نفوذ و اختلاف‌افکنی قرار دارند. اما تک‌پایه بودن سازمان تروریسم نوین موجب می‌شود انسجام هویتی آن به میزان بالایی حفظ شود و در نتیجه، ترور به منزله نوعی سبک زندگی اصالت یابد (پورسعید، ۱۳۸۸، صص ۱۷۰-۱۴۵).

۳.۳.۴. ابزار

تروریسم جدید از ابزارهای رسانه‌ای و اطلاعاتی جهانی شدن استفاده می‌کند که در آن تصاویر جای اخبار را به مفهوم کلاسیک آن گرفته‌اند. تا پیش از این، آنچه اکثریت خاموش (یا طرف سوم) پس از هر عملیات تروریستی در پی آن بودند، بیانیه‌های پذیرش مسئولیت عملیات بود که به بیان اهداف و انگیزه‌های اقدامات تروریستی می‌پرداخت. امروزه این انتظار جای خود را به اشتیاق برای دیدن تصاویر این عملیات داده است که اوج آن را می‌توان در حادثه یازدهم سپتامبر مشاهده کرد؛ به همین دلیل، تروریسم نوین از شیوه تحریک و برانگیختن سود می‌برد. تروریسم قدیم بر باج‌خواهی تکیه داشت و منفعت‌محور بود، اما رسانه‌های جهانی و به‌ویژه تلویزیون‌های ماهواره‌ای این قابلیت را به تروریست‌های جدید داده‌اند تا به دنبال تحریک و برانگیختن احساسات و روان جمعی جامعه از راه تولید صحنه‌ها و تصاویر بسیار فاجعه‌بار باشند. اگر هوایی منهدم شود، ولی همه تصور کنند دلیل آن نقص فنی بوده است،

تروریست‌ها چیزی به دست نمی‌آورند. از این دیدگاه، تروریسم نوین بیش‌ازپیش از کاهش کنترل سیاسی بر رسانه‌ها در روند جهانی‌شدن سود می‌برد و مهم‌ترین ویژگی آن مرتبط ساختن خشونت با رسانه و انتشار خبر آن است. بنابراین، تروریست‌های جدید بر اساس اصولی همچون اصول حاکم بر سازمان‌های غیردولتی که در دوره جهانی‌شدن اهمیت و نقش‌آفرینی افزون‌تری یافته‌اند، کار می‌کنند. این سازمان‌ها برای جلب توجه عموم و برجسته‌کردن موضوعات موردنظر خود - برای مثال، حفاظت از آب و هوا، اشتغال کودکان یا نابودی جنگل‌ها - صحنه‌هایی را ترتیب می‌دهند که سناریوی آنها تولید تصاویر جنجال‌برانگیز است. این تصاویر باید حساسیت مردم سراسر دنیا را برانگیزد و دولت‌ها را تحت فشار قرار دهد تا تدابیر لازم را بیاندیشند (همان).

از سوی دیگر، گروه‌های تروریست می‌توانند از فناوری رایانه‌ای برای تهدید یا حمله به منابع رایانه‌ای قربانی یا هدف، بهره‌گیرند. این عمل می‌تواند به شکل تهدید یا حمله بر ضد زیرساخت‌های ملی که به شدت به شبکه‌های رایانه‌ای وابسته شده و دارای ارتباطات متقابل با این شبکه‌ها است، تجلی یابد. زیرساخت‌هایی چون تأسیسات آب و برق، حمل و نقل عمومی، نهادهای تجاری و شرکت‌های فراملی، سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، شبکه مترو، کارخانجات و سدها، شبکه، فضای جدیدی برای تروریست‌های جدید ایجاد می‌کند که به واسطه هزینه پایین و غیرقابل‌شناسایی بودن آن می‌تواند جایگزین حمایت دولتی شود و این تروریست‌های مستقل می‌توانند برای تأمین نیازهای خود از قبیل اعتبارات مالی، آموزش یا پناهگاه امن به این فضا مراجعه کنند و به این ترتیب کشور هدف را مجازی تهدید یا تخریب نمایند که به آن «سایبرتروریسم» می‌گویند.

۴.۳.۴. اهداف عملیاتی

تروریسم قدیم مقوله‌ای منفعت‌محور و در پی کسب مشروعیت در میان اکثریت جامعه و مشروعیت‌زدایی از حکومت‌ها بود. بنابراین، قربانیان گزینشی بودند و آمار تلفات عملیات تروریستی نیز غالباً پایین بود. اما تروریسم جدید این محدودیت‌ها را ندارد و به دنبال مشروعیت‌یابی یا منفعت سیاسی در میان اکثریت جامعه یا آن چیزی که در بازی ترور «طرف سوم» خوانده می‌شود، نیست. همان‌طور که مک لوهان می‌گوید: پیام و معنای رسانه جدید، خود رسانه است و نیز همان‌طور که اسلاوی ژیتک می‌گوید که پیام و هدف کنش‌های خشونت‌آمیز جدید، خود کنش‌های خشونت‌آمیز است. هدف، معنا و پیام تروریسم جدید امپراتوریایی نیز خود تروریسم است.

در دنیای جدید، رویداد تروریستی می‌بایست آنقدر بزرگ باشد که در صدر اخبار همه شبکه‌های جهانی قرار گیرد و این مستلزم قربانیان انبوه و تخریب گسترده است. بنابراین، قربانیان عملیات تروریستی می‌بایست از میان همان اکثریت خاموش و به صورت "فله‌ای" انتخاب شوند. انتخاب مکان‌های عمومی برای عملیات که در آنها قربانیان کم‌ترین امکان را برای فرار یا جان سالم به‌در بردن داشته باشند؛ مانند هواپیماهای درحال پرواز، برج‌های بلند، ایستگاه‌های مترو و مواردی از این دست، در همین چارچوب توجیه‌پذیر است. در آستانه قرن بیست‌ویکم، مفهوم «امنیت میهنی» در مطالعات تروریسم پس از حادثه یازدهم سپتامبر متداول شده است که ترکیبی است از ایمنی عمومی و امنیت ملی. هرگاه تروریست‌ها ایمنی عمومی جامعه را برای تحت‌الشعاع قراردادن امنیت ملی تهدید کنند، در واقع امنیت میهنی تهدید شده است. بنابراین، تروریسم جدید با هدف‌گیری ایمنی عمومی جامعه، به دنبال تهدید امنیت میهنی آن است؛ درحالی‌که تروریسم در گونه‌های پیشین، بیشتر در پی حمله به اهداف مربوط به امنیت ملی، همچون اهداف نظامی، شخصیت‌های سیاسی و مانند آن بود (همان).

بر این اساس، تروریسم نوین برخلاف گونه‌های پیشین که غالباً خود را به سلاح‌های سبک و متعارف محدود می‌کرد، مستعد به‌کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی با تخریب گسترده است. روندهای جهانی‌شدن که بویژه پس از فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تشدید شده است، این امکان را فراهم کرده که افزون‌بر دولت‌ها، گروه‌های تروریستی نیز بتوانند به این سلاح‌ها دسترسی یابند. این ویژگی به منزله تغییر جایگاه و مفهوم سلاح‌های کشتار جمعی اعم از سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی در دوره جدید نسبت به دوره جنگ سرد است.

نتیجه

در این مقاله تلاش شده تا حد امکان شرایط گسترش و ازدیاد پدیده‌های تروریستی و به‌طور کلی تروریسم در زندگی سیاسی حال حاضر در جهان، بخصوص در دو دهه اخیر، که به دوره «نظم نوین جهانی» معروف شده است بررسی شود. طرح نظم نوین جهانی نشانه گذار از دوره حاکمیت دولت‌های ملی به دوره جدیدی از اعمال حاکمیت و اقتدار در دنیای کنونی است. هرکدام از دوره‌های حاکمیت، دارای شکل و ویژگی‌های خاص خود هستند و هر یک امکان بروز و ظهور پدیده‌های خشونت‌آمیز خاص خود را فراهم می‌کنند. همان‌طور که پدیده‌های خشونت‌آمیزی چون «جنگ‌های مدرن»، «انقلاب‌ها» و امثال آنها با شرایط حاکم بر دولت‌های ملی امکان بروز یافتند، با گذار از آن به دوره و شرایط حاکم بر نظم امپراتوریایی جدید، پدیده‌های خشونت‌آمیز دیگری چون تروریسم امکان بروز می‌یابند؛ چراکه از

ویژگی‌های حاکمیت امپراتوریایی جدید، پراکندگی قدرت و ازدیاد نیروهای سیاسی غیر از دولت هاست. بنابراین در دوره حاکمیت نظم امپراتوریایی جدید، پدیده‌های خشونت‌آمیز به‌شکلی غیر از اشکال اعمال خشونت در دوره حاکمیت دولت‌های ملی است. اقتضای حاکمیت دولت‌های ملی، اقدامات تمام‌عیار بود؛ مثل جنگ‌های تمام‌عیار. ولی کوچک شدن و ازدیاد نیروها و گروه‌های سیاسی در شرایط حاکمیت امپراتوریایی، مستلزم اقدامات خرد در اعمال خشونت است. امپراتوری جدید، تروریسم را برای چنین شرایطی کارآمد یافته است؛ بنابراین، بستر گسترش تروریسم را بیش از شیوه حاکمیت قدیم فراهم می‌سازد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۳)، انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان، نشر صمدیه.
- ۲- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۱)، خارج از کنترل، نشر اطلاعات.
- ۳- نای، جوزف (۱۳۸۷)، قدرت در عصر اطلاعات، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۴- نگری، آنتونیو و هارت، مایکل (۱۳۸۴)، امپراطوری، نشر قصیده‌سرا.
- ۵- دلوز، ژیل (۱۳۸۹)، فوکو، نشر نی.
- ۶- ویندشاتل، کیث (۱۳۸۶)، چرا غرب در جنگها پیروز می‌شود؟، فلسفه و جامعه و سیاست، ترجمه عزت‌الله فولادوند، نشر ماهی.
- ۷- راجرز، پال (۱۳۸۴)، زوال کنترل: امنیت جهانی در قرن ۲۱، ترجمه حاجی یوسفی و جلی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۸- داوید، دومینیک (۱۳۸۲)، مفهوم امنیت پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۹- بیلیس، جان و همکاران (۱۳۸۳)، استراتژی در جهان معاصر، ترجمه کابک خبیری، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۱۰- هونگ جوکه، هارولد (۱۳۸۵)، روند حقوقی فراملی پس از یازدهم سپتامبر، مجله سیاست خارجی، تابستان و پاییز.
- ۱۱- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۸)، تحول تروریسم در روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره چهارم.
- ۱۲- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات، ج اول، ظهور جامعه شبکه‌ای، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، نشر طرح نو.
- ۱۳- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات، ج دوم، قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، نشر طرح نو.

ب. خارجی:

- 14- Khadduri, Majid (1984), **The Islamic conception of justice**, Johns Hopkins University Press.
- 15- Rapoport C. David (2004), **The four wares of modern Terrorism**, in: Audrey Kurth Cronin and James M. Ludes (eds.) *Attacking Terrorism, Elements of a Grand Strategy*, (Washington, D.C., Georgetown up.), pp.46-73 .

